

خونه». علی گفت: «ببخشید. این بچه گربه حواس مون رو پرت کرد».

پدر علی نگاهی به بچه گربه انداخت و گفت: «حتما گرسنه‌اس، بیا بریم براش غذا بیاریم». سجاد گفت: «شاید تشنه هم باشه، منم میرم براش شیر یا آب بیارم».

علی و سجاد همراه پدرهایشان به خانه رفتند، اما خیلی زود برگشتند. گربه کوچولو آن شب خوشحال و سیر شد. شب‌های بعد هم علی و سجاد گربه کوچولو را فراموش نکردند و برایش غذا آوردند. گربه کوچولو هم هر شب با میومیو کردن از آن‌ها تشکر می‌کرد.

حسین بازپور

نسرين کریمی

